

بجز از نشسته در رای میرجنت عده گرامیقدر گشت بعلق طه از زن میل شده سر کار
در مقدمه عده میم تعریض از ارضی ملک محمد حسن کرد و موضع فلامی و محنت طبع میم محبوب احمد
ما فته لود چون بصحیح پوست که در فصل خرافت نکار نمیشاند ایندیه خپور بخوبی خلیفه قصوفونکار
نباشان نگر تباری بیخ فکارش صبر و دکه جرمیه چیل غذه اصلیں غبومی اسره دهانند در زمانه
تاکید و آنده نشود که با این اسخ بخبور سر زناده چه علمی و دشنه در رای بزیمه نشید
محاجات حال و هیئت گزنه مضایع صور احوالات شایعه ایان بزه چون مولوی حیدر علی
بعیادت و طاعت و لفوتی موصویت و سیح و محبت ندارد لهدانظر استحقاق مشارکه
بلخ مشت ره پیغمبر صدق فرق بندگان حضرت قادر قدرت برآمدی مانی پرنده که مفتر
نموده شد بارکه و جو بیو مریم طور اسراروزه ملانا غدیر مشارکه سانده فتن اوضاع امام
میگرفته باشد که صریح مشت خود بخوده بدعاز دیادخواه دولت ابد مدت موظفت مدنیمه باشد
در زیارت تاکید فرموده اند شفیعه رفت ما فلامی محفوظ باشد کو میریه ازان پرگنه های این مخون و نه
که بلخ مشت ره پیغمبر دعا گویان معتبر مختلف موجب پرایجات ذوق خابه شر لغه از قد کم
به چیزیه اند امید و ارضی و کرمه که برانه حضور از سر کار میرجنت شو طهد اینمی میگرد دکه و دجه
سطور ره تعارف مختلف من اینه بی فضل خرافت فضل مطابون شاهد اهلی تعجب بومیه
سبنجانه ام مانی پرگنه مزبور میده بشد انصاف اعمال حال و هیئت گزنه جهاد ایمان خافه کار
بیانه حقیقت لفوتی محمد مرد و بخصوص پوست که سیح و محبت ندارد و منحو ام که بعدیه عمر
در عیادت آنی صرف نماید لهدانظر استحقاق مشارکه سرمهود ده اینه بیمه باز و از و زده نایمه
آدمی پرگنه ند که مفتر میوز و شدلاز میم که دجه مفتر هر فرور ملانا غدیر مبوی اینه نزده
ما مواری میگرفته باشد ثانی الحال موجب اینه و قبض اوضاع مجراء و محسوس خود ام ته
شفیعه گرامیقدر راهی و چند میغفوظ باشد بلخ پیغام بر دیسه که لصف این بسته پیغام
مشود بخوبی شنیده بیهی صنیع کمی غور زنداران موضع فلامی نیشنده خان ازان

هزاری قدر داشتند که مبلغ مذکور مبارکه بگیرند و در حساب مجرم محسوب خواهد شد درینا تا کرد و از تحریر فی الواقع نسبت و هم شهادت شد
فصل اول خود طلاق و قرار ائمه طلاق خدید پرگنه و اسناد باشگاه امید مکار م علینها ان بهادر چون بخدمت آمات فوجداری پرگنه مذکور مضافات صوره ای ای المخلاف فلامی بجوض مبلغ مفتده بزرگ و پیکر که بصف اآن مشت برای بالغه دوست داشت
فصل سوم فضلی از مال اموال به جهت بوضع خود خوشی و انعام فنا نکار بجا گشته و مفهومی بوجوب و لبخت خان مذکور خدید کرد و آن داشته باشد که مبلغ مذکور بوجوب افضل دخل خزانه سرکار موزده داخله صول نماید اگر خد خواسته افتراضی فساوی فایمانی فوج
یا تصرف کسی بر دست رود بوجوب کلاعند تخطی چو در برا و قالمون گوان پرگنه و مخفقات ایین سرکار درست پرگنه خواه بامد اگر تعقد بر این فحصل باشد غریبان اند کافا خدا بعد مجرما و اول خراجات پرگنه و شهادتی فرمید خواهد شد که که که تردود ذمہ خود
آن بیع الاول بخایت بسته بیع اثاثی به جادی اولاً بغايت آخر جادی انتقامی خواهی اتبا سیخ بخشم بسع الاول ایضاً فضلی **الصراحت** از آنکه پیش باشهم حقیقت و رام زن مذید است موضع سرور پور عذر رشته سرمه باید که زمینه اران مذکور بجا طرح جمع در تردود فراز است ساتھ مرد از زاده اش ایشان بخی بروز راست بوجوب قبصه سیل فیل بعمل خواهد شد

نقدی عصر **فی کیمه** **علاء زادی** **نکوت**

فصل اول **فصل ایم** **فضیحه** **فضیحه**
فی الواقع بحسب و بجهت شربه ایضاً فضلی خبر طلاق و قبولی منکر کل
در این شکل زمینه اران موضع بدل از عذر پرگنه سرمه ایم مبلغ بچاره وزارت روپیه
حالی از مال اموال به جهت باین فضلی خراف شده ایضاً فضلی برضاعت ذمہ خود بایقون
کرد بجز اقرار ائمه مبلغ مذکور بوجوب ایضاً بحسبت پرگنه داخل خزانه سرکار

سرکار نایم گرفت از طنی و سمالی رو و هر قدر نقصان مجرای بحث نهادند که مطابق
بتوالت نوشتہ داده شد که ثانی الحال نشد باشد و غیر مراجعت نکارای بحر تراجم خبر شد
شنه ای بحر طرق بحر حمل کی منکر است اندیار این موضع چو عمله پر کند سفر نه
کیم بخوبی بخت و عوالم نسبت نوا طفرا دله مظفر خلیل شه میدم و افزایش نمایم برخی
موازی مقصد مکبه بخته اراضی دو کاشت فصل بحر طرق و هر صد همه بخته اراضی کاشت بضر
برخ ای بحر دخود های امام گزار دعو محلی کامی کاشت شو و حصول آن بختی داده کار را
نایم نهادند که بطرق بحیلکان نوشتہ شد که ثانی الحال بمحض بود وست او زناعل امروز
معاونی زیر قوه بحیلکان ایه اراضی باغی بسم شجاعت نشان بخیان موافی بخی
بیلهه اراضی بخته بگراطی بخرا فیاده خارج خمیع لایق زراعت از سو ای قصیره سرکار شهادت
مضای خود را بالخلاف تباہیان دبر مندی مقدمان فتحیه طور با تفاوت چو دیگران ق
قانوں بگیان بحر بیشان بجد و در تعیین پموده چکسته حواله مشارکه مفوذه باید که حاصل
از افضل عضول سال سال ضریح تماج خود مفوذه مباری دلتا بد مرندی کیان تقدیر
نمطیست و تتعال میموده باشند عرض مو در عده طو

حد و در لجه شرقیه شرکه باید بحال دفعه کاغذی بخیزند کاشت و بخوبی میلوق تقاضا اهل علم شاهزاده
بخر بقی اثایخ شفتم شهربان نشنه ای بحری مطابق شه فلان طرق بحر بست
فتحیان لدقاد و دخان ساکن موضع فلان پرگهنه فلا من جوں مسلح بحصارده رده که
حضر ماں مفت روپیه میسو واژ دکان مادوں ساده مهرمن روپیه ام اند سو و میوری قصر
ار و بطریق قرض گرفته ام افراد ایه بخلخ مذکور محسوس دلیل تطبیه دو روپیه را به داده
پیچ غدر بیار نیار مصم نهادن چند که بطرق متنک تغشیه داده که ثالی الحال نشده بخی
دو قدم صفر شه طلاقه بحر حاضر ضمایقی منکر جوت یلیک ملازم سرکار ام قرار نهاد
نوشتہ مید بحری که پیش قدر علی ایضا میخود در سکار فلامی توکنی نیز اسکار مشارکه

می احابت سر کار خواسته رو دیار تحول خود چیزی که کن حاضر کرد و هم اگر حاضر کرد
 و نداشته باشد می خواسته بخواهد این جواب گویی نباشد این حیثیت که حاضری مانند این نوشته داد
 که ثانی الحال شد باشد فرضیه اوضاع آنکه تفضل حسن سایه دار گزینه چهارم است که
 مضاف فلان صوبه با جهان آباد است چون مبلغ پیمان و پیمانه آن سکه و می که چنین آن نسبت پیش
 بجهان نخواسته بیشود مابین سایه دسته ای افصای از سر کار فیصل نا از طفه الد ولہ رہا طفیل
 خان و تحول لایه غشی لایه خراجی و صولایافته درخت و لصون خود اور دست داشت
 باست سه العید در سر کار باقی نشست و نماده نباشد که با طرق عقیل و قیصر اوصیل نشود
 و اوه شد که ثانی الحال شد باشد و عنده الحاجت بکار آمد طرق عقیل و قیصر فارغ طلب
 قط خان ولد ولی خان ساکن تنبل امر چون مبلغ زر و پیمان فضایلی بجهة نمایش
 از زر و فتح خان گم شده بود منصفی سر کار و صولایافته درخت لصرف خود و هم از
 دعوی شیرین کو رسید و ارشد صمیح فضیله خرضش نهایین باقی نمی شد نماده نباشد بلکه
 افع در سر کار طبقت لادعوی شیرین داشد که عنده الحاجت بکار آمد طرق عقیل و قیصر کا لذت نام
 منکه نماید این بابت عمل از اوقات زوجه چهارم فلان ساکن کام نوزده و نیمه دار گزینه سر و کار تلقی خل
 و فیض از این کار سه ماه نوری چون مبلغ خود را بجهه ای داده باید این احتمام کرم این میال گزینه ندوزی و قدر گم شد
 و چشمی از خود قاد علی و کیان چه بجهه ای داشت و نهایت آن ده ماه کامی نزدیک شد و مطلع از خود
 شد از این کسر و قبول شد و این باز غومی العید را برای وصول کرد و در این زمانی هر قوم مختار نمود
 شدند نام نداشتند و از کار نمی شدند باین این ختنی کار طبق و کار نامه محاذ نمودند و اوه شد که ثانی الحال
 و عنده الحاجت بکار آمد طرق عقیل و قیصر فلان طرق عقیل و قیصر را نامی نماید
 و زوج امام حسین ساکن بجهة بر قدر دار گزینه فلان ایام نماید و محظوظ باشد و عظیم سعادت نان
 شدند و از این کسر و قبول شدند و این کسر و قبول عقیل و قیصر نهادند و این کسر و قبول عقیل و قیصر
 ایام بیچم میمانند و هر یکی بجهه ای داشت نباشد این بجهه کار طبق و کار نماید

کو شنیده داده شد که عنده الحاجت بکار آمد طریق سخنگوی خبر را از معاشران
 روزنامه باشند عما از کسی نیانه و از پرگزنه گذشت سرکار فلان مضاف صوره ای را مجاہد
 کرد که با پیشنهاد مخصوص معمول بود و آن مسخر نمیگواند که معاشران این تهم مضاف
 شدند اعیانیت چهاردهم جادوی الاحترمه از آمدنی مال در گزنه مصطفور داده شد که اینها
 باید داشت امکن قوی و قدری مخصوص خبر را از پرگزنه نشکوه ایا مبلغ هباده آن را بگشایند
 و سایرها مسرگزنه مالی گذشت که باید مضاف مثلاً اینقدر قدرت داشته باشد و در گایی اینها
 اینقدر پیشنهاد نیافرته آمده هر چند معلوم نداشت نمود طریق سخنگوی خبر را از معاشر
 شرکی کرد و عذرخواهی مخصوص خبر را از معاشر مصطفی هباده شد که اینها
 ساکن پیشنهاد فلانی مضاف صوره ای را از خلاف فلانی نیی معاشر پیشنهاد خبر
 جایز ندانند اخالی این جو اغتر و عجایش حوازه و نفاذ و برخیزد که مبلغ جمله و پیشنهاد پیشنهاد
 لبی و پیشنهاد از تردد قدر را این حیدر علی مخصوص طرز برازش من مکان گرفته و خوش
 خود او را در عرض میگواند که باید معمول بجا هست خاصه شد که برگزنه لان
 زویه پیشنهاد حبوب و پیشنهاد بچوکی هر صحن در راه شرق روی ریاقع شارع عام مقصده
 شنیز قصر علی بطریق بیان افغانستان قلعه هستگرد کرد و دیم رهی دسته همیشیم درین مکان
 خوبی فاصله و متصدی از دشمنی از اینکه مبلغ در مدت نشکست و رختی دیوار دلایان و کوهه
 چوب بگزیری غیره خود را در نهر و قرای مکان دید و لئهه مردمشون مخصوص معانی ادار
 مصلحته بکو در عویی شنایم سرگاه که مبلغه کو از اساز هم برخونه خود فاعلیت مخصوص شماران ای
 طریق گزرنی میگزند که نهانی ایچال هند باشد و عنده ای ایچکار آمد طریق سخنگوی خبر
 پیشنهاده قرار گرد و معتبر و اغتران شروع نموده مخبر باشند و مسحی شیخ ذوالفقاد علی هباده
 من عقاو علی ای ساکن فصله پور سرکار فلانی مضاف صوره ای را از خلاف شاید همان دو جمله
 و صحن و ثبات عقل طائعاً و اغیانی ایگاه و اجراء عرضی که مرجی از زمینی هنگی و زنگی

صردو زل و افعال سلامت بیش از نفع نه او در شیاهه بود و مکن فصل به معتمد ساز خود
 نقد و هنر کو اندیشیده بود و میردام شرفاد آنها ابیت خاص عالم علی اجارت بردن در میر
 فیض الحسن عزیز باشکن کیها تویی سر کار سهار بور که از محب رسانی علاقه داشته و پس از میر
 استعامت مدد شدند آنکه اندکه انسا و امیره بود و یکی از معترضین مثل فرموده تفسیر را دفت
 هر کس که عین خی خری طلاع داشتند کوایی خود را فرط طالع شستند و اگر نوشتن بخواهد
 بدری چی اجازت دهد که خود را مجهود خود از انسان میگردند و فضل سل و حم در این احوال
 عرضی مرید کیا فتح قلوب هماره فتوحات علوی مانند ایلامی خال میگردند از نظر مال فتوح
 عایین ایام بیانی مدخل خبر عوت فتحی قطع منازل قصوع و اگنی ارشاد است که مکن این را غافل
 میگذرانند این دنیا ایام حضر احوال میرزا درین دنیا میگردند و زمانی غریب
 جان افزایی ایام ایام از مردم ایلامی فتح خلوفه ایضاً ایام خود را صفاتی میگردند
 خلبان عیوب بیگن با حرجی خبر خاریم ایام ایام خود را کیمیا که قرن خانی ایام ایام خود را علی
 احوال فدوت ایام گردید خرازی ایام خود را میگردند و شاد ایام خوانند که ایام خود را
 شیرمه میگذارند میگردند و سپاهی ایام ایام خود را میگردند و شاد ایام خود را میگردند
 خشخبر کیا است ایام خود را میگذرانند ایام خود را میگذرانند و قدر صد فتحی و دو هزار ایام
 میگذرانند عالم ایلام کامیا میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند
 و نظرتی ایام ایام کامیا دارا و قلای دلت و اقبال ایام خود را میگذرانند و میگذرانند
 میگذرانند ایام ایام خود را میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند
 فیضن تو میگذرانند ایام ایام صبح دوکی قطع نیز سعادت و عرض عالم و میگذرانند و میگذرانند
 برداری ایام ایام شاد ایلام ایام خود را میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند
 ایام
 خی خود را میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند

باد بیست یار این عید صد شرک که باد خرد مبارک دگر منبار لشکر حمدلله عجیب
 بوزان و میرزا خان و اوسجاه توانی شنای رکات فیض آمای دیم همینت تو ام عید عجیب خوش فیض عالیان
 نعم فدا و بزرگ نهاده دولت بیدار پلطف و قضل الحجی استه قدم سعادت ز داشت حال هنی عالم سبلی فطره ایان
 بده بده بزرگ نهاده فوز ول ملائمه نامنشای مومنان بسان جانیان چنان بوزان فوز زیارت حرم عزیز
 بایلیک و ایلخانی احصوں سعادت و مانند قدوسیان مشغول رائی یک هم طاعات حسنات بر ذات ملکی
 بوزان و بوزان قدری سمات مبارک و محبون خوبیه و بی ایوان کناد و مخالفان بمنها و اینها غرق خون
 دار و محبت ملینی و آواز ال مجا علیهم العسلواد والسلام خانزاد عقیدت شهادت که تعالیم صور
 بوزان و بوزان از فیض ان دروز خضور لذت بران سعادتندان والباحثت فریاد حضرت می بردو باز
 بوزان و بوزان آداب کورنیش مبارک که مسعد و سرگرم میگرد و امید که بخوبی میگشان فخار خوده فک
 بوزان و بوزان دار رسانند و از انجام بیوه شد و زیر سایع اعطایت بفرزندی فرزانی مورشدانه مد نهاد
 بوزان و بوزان بظف سشار که از پدرش قدیم محروم شود زیاده حداده ایشانه بر عایلی زد و باز دلت
 بوزان و بوزان اقبا عذر میگشان ختها میگناده لست خوشید عصر دولت تو و زیر وسته هماره از شهر بندی
 بوزان و بوزان بیوه باد تهدیت خدمت خوده ای خوده ای میر صاحب لامناقت فردان عجم طغیز
 بوزان و بوزان خدابند حبیب احمدی گلده شنید کی اتحان عجیب ما میگشتند کی محضر خود رفته
 ایلخان و موزان کام مرئی اپرمان خال عقیدت شهادت کرده بخدمت عصی و عایی خیر خواهان سیم خوبیه بگشته
 بوزان و بوزان شاه مردم عما عجیب است خدا این سمعت این سمعت بخیان دل نخواست نطق حما بخلو طه و سده اوسیا
 بوزان و بوزان تعالی بخوبی ای خدا دعید بوره سر ملک این خدمت خدمت خدمت خدمات دیگر باخته مبارک و ملک ایون
 بوزان و بوزان داد باصفقات مرا و وساده کامران و سند ایان ایانی تتمدن دیار از راهه ایانها من میگایم
 بوزان و بوزان عصت و ترا ره باد تهدیت خدمت
 بوزان و بوزان سلطان عزیزی سلطان عزیزی سلطان عزیزی سلطان عزیزی سلطان عزیزی سلطان عزیزی سلطان عزیزی

بجهاد است که درین فریگان فرستاده ای باشیع از مردم را جای خود نمایند و خدمت دوستی
 پر کنند پس از آن مطلع فیض برخان از این شرکان او با شکارهایی و فروزان سپاهی کامرانی بر روی
 سوی خواهان از داد و دادن و تراجمی خود کشیده بیکان اند کشاورهای امده گردید که اینها نیز طرد و از روی
 خیار از دشان اصطا شدند هر چند وقتی پذیرفته و کلینیکی فعالیت این نویم عصایح مردم را شده از روی
 تقدیم شدند اما این حمله شرکهایی دالان فخر خود کی طبقه و مجموع کردن از داشت متدوده
 رازی با این نهادن علی همان اوزار سخاکی اس سخنی از قدر خدمت این صولت سرمه داشت
 و همینکه سخنگویی دارد امروز و ایست که لطف و شفقت بجا ای این چیزگان منه ولی نشانه از وهم
 ناید و در تبریز است خدمت سرمه داری ای عموره سرمه دستی رفرکار محصلان
 صدر ای امارات شاهزاده از زکر دیگار بیست هزار نجاح را این همگان همین است این تاکه که با قدر و
 جان فرار و فرود و حافظ ای خدمت سرمه داری پر کنند نویاری نیامند این ای این طهر طهری این
 رفرکار فیض مثلاً خدا بعالی تعالی ام قله بوش این سوخت کوش سید قلی فسرمه جانشانه
 بخشد و لمن است تو و خوب غنچه به شگفت از نور این شرده هم شکار این دعا غلطی ای کجا بجا ای
 بحضور حال از زم ملطف شرشار رود و گلار بنده نواز و توکه فای کارسان عذر اسلام که خلاف شخاف
 دلال است ای ای جناب بخاطر عالم صور تخلیه و اثبات پادشاه مبنی که هم صریح نزد قلک خدا صد
 شکر خدا به او دعائی شد این هم باره همچنان خدمات پسندیده هم خودند ضمیره مردانه بله و
 تهدید موقول فرزونه شخص امتصاد محسنه محسان اخلاق قیچی محترم جان ساره بده تنها
 تنها ای اور ای سامي موصلت رسمی ای ای مصطفی ای ای مصطفی ای ای مصطفی ای ای مصطفی
 همچنان
 همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان
 همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان
 همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان همچنان

لهم بلکن نیز سایه ملطف پاران ببر حضور و رشاده محضری را و مصروع عمر شری زارنا و جهانش کام
ازین نیز خرضدست و شنیدست سال لاره شکوپا من کاه و این قیاس که این سال
ادم خضری نفرخنده غال شدن عمر امطران این محضر پرسلطنت و جهانی و فیرج مملکت و کشورستانی
برافروده او و شن عرصه کانات رسانید و اوا صنوف پیج و شادمانی و سایر فرسته
که کاره کام مرئی بر و بی اتفاقی داشتی که این کاره دگردی نید بیست این سال لاره گرفتارها و اندیشه
مودزرن نشاط عیش خوش اینها کرد و بگره کشای است کاران محبت تختهای خاطر رشان فریاد کاران
اخینی و قدران از فردمبارک مسون کنایت کرده سالگره دشتره سکرمه غشی معتقد کرد اندیشه
که این روز و اوله الاما و فضل احیا هم در معاوضات تجزیت خیابان خرسن خلاصه از ملا و لاحاب
نمایی این سلما از رسنی و اتفاقی جای کام که هرچهار چیزی را میگرداند و دستی مژده هم داشته
که در این نظر سان دخ و الم در باطن یکاگری موطن راه یافته از انجا که امشیت ایزو منی چاره نیست جمیع خواه
دیگر شنیدن اینها هر چهار پیش است تا چاره صبر و اتفاق که شفعت هم طرق شلیم و رضاخته این خوده
برگردان بدان اینها از صطبای حموفه مقام سکوت خواهد داشد این دفعه الصابرین را و دستیت این اما
بیک در این لارک صبا عجیب لامقانی که هم اخلاق سلما از هنایع و قاعده ایام موسی علی که شیخی خیانت
روزنه از خیابان روز خیانت و این که هم اخلاق سلما از هنایع و قاعده ایام موسی علی که شیخی خیانت
که در این نظر مشیت از دنی احمد احصاره گذشت و این دلادوار بخیز صرعی احی خیاره اخراج الام رضه
وال نهاده این پیش از این روز و زور فت زور و دل محبت فریاد که هم اخلاق سلما از هنایع
زور و زور فت
که این همچوین که این رضه این سلما از هنایع بعد تهدید هر که بخودین و انسانه ای زری وی میگرد
وی که این رضه و لکن ملازمت کیسا خاصیت که خلاصه مطالعه بخیست میگرد و روزان خاطر دهنگر میگرد
که در این روز و شده با غیر از این روز خاطر دهنگر ای بغاوت غارا بوده خلیفه تمیز نیز خود روز
لیکایی لامصر حاتم دوام مخصوصیت داشت و این ای کائنات بسیاری از شرکت شرکت

پنده بالا شد بعد از آنکه خواهد رفته در حواب بسته باشی و لبها را
 دوستی شخص احباب هوان الافق نشان سلامت بود طبق امر از خداوند مولت
 سرماهبا بجهت تجزیه دارند یعنی نظر لغه در حواب بجهت محبت شاهامه حجه افراد حصول
 گردید چون مجرم صحبت و عاقبت و صحبت برآورده ناگزه و نافریختن آن از مرد دارند
 تقویض خدمت پرگزنه بدستور سابق از حضور پند کلان عالی و منفعل شدن منقرمان نزدیک
 و حسد اند نیزه از کرد و آنها خود را ماجع دیگر کو ایف نمود خاطر باقتصادی خواهی کدام اشاره داشت
 ملحوظ می باشد در سخنان شکار و سپاس بخواهی این سخنان بجا او را دلمته نماید که فتش مرد
 خیر خواهان صمیم بخوبی و لذت گویاست درست شش و شاهام مراد خیر از دشان قسم از عملیات
 خابه بحضور شهرو و جلو و ناگفت از سخانه تعالی طبق تنای درستان بی ریازی زیرین
 فرماییده توی است که در عرصه قریب سکامیانی مطالعه جو عصر بدینه از کان حضور واقع فتنه
 پرگزنه تسویه شافت پیا شیخ محمد پارکز دوستیان جانی دوستدارست نزدیک و دکله شور
 ستدید خد شرف خواجه و دچار چنی ادرس که از دست و بدهی موسی شاہی بیان شد از بحر
 کارکمه امور خواهش دوامد و فتوحاتی تقدیر که خواهش داشت چنان در مباره رفاه خانش مردان
 المطاف دلی می بند و خواهش فرمود که هر فدحال به ده نشان گفت این بعثت
 ناصور سامي در وطن است و این در تقدیر تعمیر فاعل محبت ضمایر و افزایی خلط خان مانند
 باشند که در حالم اخراج حسره و نکوتا نصف الملاقات ستدید کاره چه بطریزد اصل
 را اصیح شفیع مهران که فرزانه ای از مندان سلامت بود شیخ نهادنیانه نماید و نهادنیانه
 سامی حصلت بکشور غاظه رو و دختر مسکونه از ساقع و مقدیه سی و توجه بجهولی و اندیشه کان
 در مباره اکه اشت غلی می خواست با شیخ عدو و ما می صدع اوقات گرامی شده بعده در شیوه از شیوه
 سومی اندیشه که بخلاف تجزیه از سعادت طالع بخواست یا مخدو و اصف نشانه از عده
 و خوش طرق از هی سگزد اپاویه غلام از زنجیانه از سود و چندان چشم کردم هیان است طبع نظر

لکه نیاز با فریبید پرداخت او شده باشد حالات بپرسی مامی دکترت همیاچ و هنگامش مقصود
 لکه صورتی برداشته و آن را شست میزد محض خاصیت گان عالی و کید و نوشته آخره حضور که دعا
 نشان داشت این دلیل بخوبی میگذرد حاصل نموده ز حضور فرمایند که در صورت دیر میگردید طغیان باشد
 در میان راه راهنمایی غله و بخاست مخصوصی از اینکان پیغمبری المعرفتی شده خصائص و خواص
 از جمله در تحقیق مردم باعث و ابراز مکلف تا استیز برآورده در نجاح مطابق تر فراوجبا اتفاق را
 بگذرانند میگذرد و میتوانیم کارکشای مردم غرباً و منفذ احوال بپرسی کنند بودن سمجھه
 که این رضیه ایک مردم را میتوانی دانیست این بمرتبه با اصرار مطلبت بر جوهر صومی اسرار را اخضاع خواهند
 میگذرد این مسرونو هست و حسان نمودن است زیاده چه ابراز نماید و تحریر وانه و آن را شسته بیاض
 دوام احیله به بحث مال مشفقی محمدخان برشحات سیاحان چشم ایزد دو محلاں سرمه ریا
 با و گله شد شیخزاده نیز معنی مقاومتی خود را در موضعی مکانه است طلاق سیاده های خصلت خنول
 لطف سهیل از رد چون محضر بخیرت و محبت های سامی بود و خاراند وزیر شتاب طلاق
 صورت که مردم توکری همیشه تخلص بیافو اه سکمان شعادت نشان جایجا نوکرست
 اند خنده که تلاش سوزا ز مردم میگردند اشاره اشایه همراه شد و اکثری هم خوش از
 ملطفه خانش از دوال که پیشنهاد سپاهی خذیار کرد و لجمیع دارانها معلوم با فعل شدیدن که از رسادت نا
 هست بدین یعنی نیزه استفیه خدمت اسرا بجهت میتوان نظر برخیست و سیاحت و سیاحت و از غرفت و امنیا زندگانی اند تبع
 پر فخر و خوش اند و تقدیر بی از مهند و حافظت ای روح و ایوت منقوش مکفار کان حضور خواهند شد این دلیل
 پر فخر و خوش اند و دیر و خواه مقاومتی همیشگانی ای این دلیل میگذرد همچنان دیده
 دشنه ای و پیش نمودن فلان پیامیه هایی را دری فاسد هم مفضل از رافت دارد و درین دهه اگر طرف
 مسکنیه ملتوی میگردند خواهانها و امداد اینها از مکانی نمکونند که برینه که بیرون از نوشان ای
 برق بسیاری میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد

نوشتاده شد بحسب بدینه که برینه نیز مخلصه می باشد پس اینکه عرصه مرسید
 نیز در هم خوب وضع گردید زیرا من دعوه خود را خوش معلوم کنید و آن کلان نظره و سایه ای چندی از
 تحول فلکی دیگر باشند و درینت شتر سوار یا زیر شاد و دوستی امنه بوده اند و مجهاده
 رسیده خطر امیرگردانیده و لبکه احلاقت شکرخوش خواه آباد و عمر مسترا دست را خارج از طرف که قیاده است
 باشد بیوز و قعده بسیارش و عصی طازه ای اسباب بکر همراه اخلاق سلامت هر چند بعالصم صوت اصوات
 المسنتر بحریا موصول است اما معنی باقی نداشت روح اساعی شرطه خلخال غمیز از دست مدد
 پنجه هست و محبی هست و مهندی هست و مهندی هست و مهندی هست و مهندی هست
 حمله دشمنان بی رو و وزیر امر کامیا می تواند اغسل ای ساخته تو فیتا و اوری همچنان موقت
 خروج دلله احوال کسان و بازاری رفرکار را با داشتن و بیش از پیش و ضموم محظی خواهد بود
 غیره اینقدر محمد را که از بودان تبریزی دوستدار زده بود بکار در بیو لا اسفارش نیازمند متفقین
 عیشوی و زانیا و هنایر و دری بخیان فواری سمجھیه خدای خانی تبارست معرفه اسنارش مخلصه بیان
 خست ادو و دوده با حمال تو دستگاه باری شریعت را مورده بوده بوده بگرامی معرفه الحال و دلیل معرفه
 سامی طرف انسان و غذی بیان خواهد بود زاده از زین بیان افته پر درخته ولت و اقبال و قدر
 شاد عرضی در راب جون زنیداری خذ ذهن سلامت از حصد متشدن پنجه
 بوضع شکر و پیاس زرگانه مفترست و این بخوبی و بتاییا صفت زیارت آباد واحد و فال صنایده دلدار
 افلا ابا افلا اینکاران بینیزد و ری بر حق نده اما حق مسلط شد سر جنید فردیت خاد و رسکار رضانامه
 اسنوا ذر و مکرین بباب سعادت بخت بحقیقی خود رسیده درین زمان بجهت افزایی طرز غربا پر و بو
 جانب بزره گوش جهانیان است امید افضل و کرم که بعد در رایت احوال ثبوت حق بحقیقت
 اتفاق و ایات و اقبال لازمال با دعوی عرضی و ششم عاصی و هیجعاش احوال فدوی قدم
 بحضور پنور بکور و شنست که محض بعنای ابات خادمی علما کامی و نوآن کامی رسیده از خنده شوی
 طالع نخواهی و حالات سکاره ای بخاری هم فشار مده که نهمن شدین آن میلزد و دخشم زده در

نام رئیس سفیر افغان و نماینده کمیسیون بحث خواهند داشت می‌رسانند اما در کارگردانی این
بیکسان متحااجان پروردش می‌باشد پروردش غلام عقیدت اندیام رجیپ شوارلو و حالاً بحث خواست
بجز انداد و نیکی نظرخواهی آید که نظر بر تراویثی محدوده ذره پروردگاری بحث خواست
بعز عرض می‌رسانند نک چردرده قدمیم در حالت پر طلاق غیر از خداوند بحث نظرخواهی آید که دلخواه
بنده از پادشاه نامه خواهند امید دار پروردش پروردخت اتفاقی داشت و اقبال از مطلع جست
تا به دباره عبا بحث انته کتاب پروردش عامل و لیوان شانشیل بر پای زوده از این
نشیم اول عاملان و چو در بین فاعلیت این از دست اوت راه نموده و مقرر چند که سرمه
حاضر نمی‌شود باشند و زمره رنایاد غرباً که بزری عرض حال بیانیه اینها در خلا و ملاره دار و بخود
نشناسند تا اینجا حاجت محتج بتوسط غیری نباشد آنکه در وصیع عاملان شغون نماید
که سرمه بجهة بفرار ع دار تبعه و قلبی و کشت رفته درینه اگر رعنایا بحال باشد اینها کم نماید که سرمه
نمطاعت دراز و ماید چشم ری کو شده و بینیت مال اندیشه افزایش مفرود عاتی مجعل آنند و از ضروری
تجسس عسی ایام می‌نوده تا تو نمذکور می‌دانیم لیکن زراعت اتفاق داده گذاشتند و اگر احمد در فرمایش در دن و در این
از اطراف و جوان بسی مشکوره و استماله دلایل سایی موفره بجا آرد در باب دوچرخه و حسب تبعه و علت
لازم شناشند این پیشو اوصیه بامنی پرگات تا که نماید که سرمه موجود مفرود عاتی نیست
بجهة عسی ایام می‌ارسیده تا مجتمع را از روی چشمی مفتقضایی کفایت و خیرخواهی سرمه کار
وزن فرمایت رعنایا پس خنزف و دوی جمع را بلایا می‌بندند و این می‌نماید باشند اینها همچو
اینکه بعد از شخص عالم جمیع که مقرر چشیده باشد درینها یک دریان قدر عنکبوتی حصل محصول ضریل بحال
ترفع نموده باز خواست این مطابق با نجیل آنند و خود منفیه هنفیه خبرگزاری شد که نماید سرمه
از وظیفه معدن چشم را باقی نگذارد و اگر اینها از قطعاً اول قلیلی موقوف داشته باشد تا که اینکه
دور قطب و دوی هفتاد و صدی از دو قطب می‌یوس در میان قائمی باقی نمایند اینکه سرمه اینها باقی نمایند
را احتاط مبنایه بخلاف و حال بینای از اراده بگردان تا که نماید نمایش نمایند که می‌خواهند دفعه

در آزاد و خود از سرخا می صول اَن ضرباً پاشند که از عفلت و مسلم عمال فتوح نیفته باشند
شش شصمه اکنون رگاه که خود برسی در مایل گفت پرگات برآید در دری بی کوار و شو و صور تغیر می کند
 در بیان و هنر طباعت دقدار سمع نظر در آرد و آزاد و تفرق جمیع بر سر واحد حساب چنان و بشده می باشد
 رام استیال ساخته بحق رساند و گنجایش از حق مبلغان برآورده سال طالع تفرق می موجودات از رو
 خود برسی پردازه مفضل نوبینه تا حقیقت کار دالی امنا وسوس پراخت آن وزارت پناه
 نهاد برخود این مفعتم کند نایابی و اتفاق معمول عمل سرکار خان اصرار لفظی چال کنند از عایلا
 سرکار عالی متعال افزوده باشند و ارسیده که اجتماع علی زاده ای تحویله جائز تا حال چه قدر با
 نیکاشته و چه مقدار چنین کمی و آفت مجاز رفتہ نظر برین هست که اشتہ بازیافت نماید و ایندہ
 صرفوف که سرگاه اینها پرگات راجمات صلبی طبوز خواهند و اوصیت لعرض الا خواهد
 در خود و تحویلی محضر مرعایت خواهند کنند در فو طه خان مقرر ناید که فو طه داران
 در پیشکش سارک عالمگیری بگیرند و بر قدر عدد ص و خود این حسن روپیش اینجا
 و حلبي و خزانه را بخواهند هرگز داخل دولتخانه نکند و اگر بدآنند که از این روانیدن
 با شخص مستحیل تھوت می افتد و جهه بالا دو موافق حق و حساب از رعیت گرفته شد
 آن راز دو عمل از دانشمند که خدمت خدا نخواسته اگر آفت سماوی و یا ارضی در محلی و می
 با منابع عمال نایاب بیخ کند که موجودات را فرا و اهمی کمای جتیانه و نکایت
 نایاب و فراری و ارد ارسیده سمع از روی خود برسی توافق میست بود شخص میانه مافت
 شرسته که تفرق آن با خیار خود برسی و قانونگویی و پیواری باشد هرگز عمل نیز نداریه
 بحق خود و از اسدی نیفستان آن نایاب و متعلبان تغلب تواند کرد این میهم در باعده
 عمل و فراغ اخراجات زانهای او اوابی خود که باعث اتفاقه حال خایاست با منابع عمال نایاب
 قانونگویان تاکیدیق قوود مجملات بگرد که زیاد لمی عذر و اخذ اواب نیزه غوره درگاه اینها
 میگذرد نیای خود بخشش خود را باشد لازم احمدی بر این قدر اینها باز منابع و تقدیر نایاب

مخصوصاً نویسید از خدمت مخواش شود و بحاجاتی و دیگر مخصوص بگرد و اینها باز و سه کاره
 تحقیق راه خاص صلای برآورد نویسی که از مخصوصاً نمی‌باشد و جو علاوه بر اینها نیز
 برآمد خاص می‌شود که برآمد نویسندگان اصرار جمله کاغذندی بفارسی مجهوب باشد و همچنان
 در سمات اسامی فارسی و همچنین از خانه محبوب باخته بالغ تصرف نمایند عامل فرمیدار
 و خود نامه نویسندگان مکمل باشند که از خاص نامه های رکن فرموده جمله نمایند اگر اینها
 و خود پواری و خود دلیل کاغذ موضع تقدیر است نیما زمان دارند که برآمد های کلیه بررسی
 کرده بعقول طور نمایند و یا آن را می‌باید که بعد از شدن طومانی شدیده از موقن دستور غلوت نمایند
 شامل موقن ضابطه و تصرف چو در سرتقان توئی مقدم و پواری نهاده سو مرمری لفته باشد
 باز خواست دارد این رونماز و سه کاغذ خانه انداده دریان و نوشه دار اینها سلسی و ملسی و دلخواه
 بعد مصطفی تمام ناید و موقن متو بلکه کلام مدارد هم در نیمه سهم کوشیده بجا رده داده است
 بروند که در عورت گفتات اندیشی و دیانت داری یا بهره نمایند و از اگر طلاق از عمل غایب تحقیقت
 مخصوص نیکارد که از خدمت مخواش داشت و در طرف نشده سرکار از اینها بجا مورکن خوش بینندگان
 عجت نمایند همچنین سهی و سهی امکن که از خدمت مخواش داشت و نیمه کلام بیرون گشوده باشد
 و همچه باشد روز تقویت حضول باشی ساز خانه روز در از زیارات دلخواه زایچ حسیل موجود شد
 پا زده در روز داشتند که خود را مطلع نمودند که این وسیع و صلبانی باهایه طومانی مجبور و محل وسیع خیز
 نخواهد فطره داشت افضل از عاملان بقیه مصلو دارد از این طبقه نموده چهار زاید حسان تصرن شد و با
 بیرون روح او روز بی قدر خانه دلا از سالانه و کاغذ خارجی بازیم و کاغذ برع خون می‌گرفتند
 حصار و سهی من عمل و فطره دار که از خدمت مخواش شود که از اینها تا کنیده کفره و حصار و سهی
 نخواه بخواهد باقی از زیارتی مد نویسی که موقن فاعله دیوانی بیرون روح خواست از روی کاغذ را نشسته
 در گل نیاید نویسی عالم مخواشان یک همچنان خود مصالن برآمدین نزدیک
 دیو از اینها نیز می‌گذرد و مخصوص بخصل نیز مخصوص اینها می‌گذرد خانه دلا از سالانه باز خدمت



آخری درج شده تاریخ پر یہ کتاب ، استعار
لے کئی نہیں ، قردرہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنے بو یہ دیرانہ لیا جائے گا۔

